

فرآیند فردیت در «حکایت مرد بغدادی» در مثنوی مولانا و «کیمیاگر» اثر

پائولو کوئیلو

عسگر عسگری حسنگلو* / آرزو شهبازی**

دریافت مقاله:

۱۳۹۴/۱۰/۰۱

پذیرش:

۱۳۹۵/۰۳/۱۰

چکیده

یکی از روش‌های مطالعه و پژوهش در متون ادبی کلاسیک به‌کارگیری نظریات جدید در خوانش این متون است. به این مطالعات که با استفاده از نظریات مطرح در علوم نظیر جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اسطوره‌شناسی و مردم‌شناسی انجام می‌شود، مطالعه بیرونی ادبیات می‌گویند. در این مقاله «حکایت مرد بغدادی» از دفتر ششم مثنوی و رمان کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو به عنوان نمونه بازنویسی شده «حکایت مرد بغدادی» را با استفاده از نظریه فرآیند فردیت در مکتب روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵) تحلیل کرده‌ایم. یونگ یکی از نظریه‌پردازان نقد روانکاوی است. فرآیند فردیت از مهم‌ترین نظریه‌های وی در مکتب روان‌شناسی تحلیلی است. یونگ در نظریه خود توجه ویژه‌ای به ناخودآگاه جمعی دارد و کهن‌الگوهای را در مکتب خود توصیف می‌کند. هدف نگارندگان این پژوهش خوانش حکایت مثنوی و رمان کیمیاگر براساس فرآیند فردیت با روش تحلیلی است. در پایان این خوانش توانستیم فرآیند فردیت و کهن‌الگوهای آن از جمله من، سایه، خود، نقاب، پیر دانا و آنیما را با عناصر آنها تطبیق دهیم و در پایان به این نتیجه رسیدیم که سفر قهرمان در هر دو داستان برای به دست آوردن گنجی نادر، کاملاً با سفر درونی فرد با هدف خویشتن‌یابی و رسیدن به وحدت و یکپارچگی لایه‌های روان مطابق است و هر دو قهرمان در مصر با عسس و راهزن (که نمادی از خود است) روبه‌رو می‌شوند و در نهایت در خانه و کلیسای دیار خود به گنج اصیل (که نمادی از خویشتن خویش است) دست می‌یابند.

کلیدواژه‌ها: یونگ، فرآیند فردیت، مولانا، مثنوی معنوی، حکایت مرد بغدادی، پائولو کوئیلو، کیمیاگر.

* استادیار دانشگاه خوارزمی (نویسنده مسئول). asgari1354@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه الزهرا.

مقدمه

مثنوی معنوی اثر مولانا جلال‌الدین بلخی آکنده از حکایات گوناگون است که مولانا هرکدام را به بهانه توضیح نکته‌ای عرفانی یا اخلاقی بازگو می‌کند. یکی از این حکایات، «حکایت آن شخص که خواب دید که آنچه می‌طلبی از یسار به مصر وفا شود، ...» در دفتر ششم مثنوی معنوی است. مفسران و منتقدان مثنوی به لایه‌های معنایی پنهان این حکایت همچون حکایات دفتر اول، از جمله «پادشاه و کنیزک»، «پیر جنگی»، «طوطی و بقال» و ... چندان توجهی نکرده‌اند. با این حال پائولو کوئیلو (متولد ۱۹۴۷) نویسنده سرشناس معاصر برزیلی در حکایت مذکور تأمل کرده و در قالب رمانی با عنوان کیمیاگر (۱۹۸۸) آن را بازنویسی کرده است و منتقدان در حوزه ادبیات تطبیقی نیز حکایت مذکور در مثنوی را با رمان کیمیاگر مورد نقد و بررسی قرار داده‌اند.

نقد و بررسی حکایات و داستان‌های کلاسیک ادبیات هر ملتی با رویکردها و نظریات جدید بسیار مهم است، زیرا خواندن نظریات نقد نو و درک آن و سپس تطبیق دادن آن بر ادبیات کلاسیک کار بسیار دشواری است و باید هم متن مورد نظر خوب فهمیده شود و هم نظریه‌ای که می‌خواهیم طبق آن متن کلاسیک را تحلیل کنیم.

امروزه پژوهشگران بسیاری به تحلیل متون ادبی با نظریات جدید می‌پردازند. از جمله این نقدها، نقد روانکاوانه است که زیگموند فروید (۱۹۳۹-۱۸۵۶) پایه‌گذار آن بود.

کارل گوستاو یونگ (۱۹۶۱-۱۸۷۵) روان‌شناس بزرگ سوئیسی با سال‌ها مطالعه بر روی بیماران روان‌پریش و روان‌رنجور مکتب جدیدی را بنیان گذاشت با نام روان‌شناسی تحلیلی. یونگ در این رویکرد به تبیین ضمیر ناخودآگاه جمعی و فرآیند فردیت (تفرّد) می‌پردازد که حاوی کهن‌الگوهای چون من، پرسونا، سایه، آنیما/آنیموس، پیر دانا و خود است. در این فرآیند، قهرمان که شخص بالغ و پخته‌ای است سفری درونی را برای دستیابی به رشد و کمال و مواجهه با خویشتن آغاز می‌کند. «فرآیند فردیت از آنجا مطرح شد که یونگ با مطالعه بر روی تعداد زیادی از مردم و تحلیل خواب‌های ایشان دریافت که خواب نه تنها به چگونگی زندگی خواب بیننده بستگی دارد، بلکه خود بخشی از بافت عوامل روانی آن است. او همچنین دریافت که خواب در مجموع از یک ترکیب و شکل باطنی تبعیت می‌کند و نام آن را «فرآیند فردیت» نهاد. (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۴۰) به عقیده یونگ زمانی که شخص بالغ و پخته می‌شود، شخصیت برتر ناپیدای وی بر شخصیت پست‌تر غلبه می‌

جمله ابن سینا بر این باورند که اعتقاد ارسطو در این زمینه بر اصل اصالت وجود استوار است. آنچه یونگ فرآیند فردیت می‌نامد با وجود گرایش‌های افلاطونی وی در تصورات نظری‌اش بازیابی اصالت شیء یا حقیقت وجود در قالب غایت یگانگی با خویش، یگانگی با جهان و یگانگی با افلاک است. (بروز، ۱۳۷۳: ۳۵۹)

اگرچه یونگ با مطالعه بر روی بیماران به کشف این فرآیند رسید، اما نباید آن را منحصر به جامعه بیماران روان رنجور دانست بلکه این روند می‌تواند برای هر انسانی اتفاق بیفتد. فرآیند فردیت دارای الگوی منظمی است که به دو مرحله تقسیم می‌شود: نیمه اول زندگی (از خردسالی تا جوانی) و نیمه دوم زندگی (از میان‌سالی تا پیری). به عقیده یونگ، همان‌طور که مشخصه نیمه نخست، ورود به واقعیت بیرونی است، ویژگی نیمه دوم زندگی ورود به واقعیت درونی است.

مرحله اول با اهداف مادی و قابل دستیابی از قبیل پول، موقعیت اجتماعی و خانواده سر و کار دارد؛ در مرحله دوم پرسش‌های معنوی در مورد معنای زندگی و هدف هستی مطرح می‌شود. این تغییر شگفت اغلب به وسیله چیزی که «بحران میان‌سالی» نامیده می‌شود سرعت می‌یابد... در این دوره با پیوند یافتن جنبه‌های

کند و این غلبه باعث می‌شود تا شخص سفری درونی را به سوی رشد و کمال و پختگی طی کند و بدین ترتیب دگرگونی‌ای در وی پدید می‌آید و یونگ این روند را فرآیند فردیت می‌نامد. (یونگ، ۱۳۷۶: ۷۳)

درباره پیشینه پژوهش این مقاله باید گفت تاکنون نقد روانکاوانه و بررسی فرآیند فردیت در این حکایت از مثنوی و رمان کیمیاگر به‌طور خاص هیچ تحقیقی صورت نگرفته است؛ اما پژوهش‌هایی درخصوص تحلیل کهن الگویی برخی از حکایات مثنوی صورت گرفته است.

روش نگارندگان در این مقاله بدین ترتیب بوده است که ابتدا نظریات مکتب روان‌شناسی تحلیلی یونگ به دقت مورد مطالعه قرار گرفت و سپس اصول اساسی و نکات عمده نقد روان‌شناسی تحلیلی آن استخراج شد. در مرحله بعد حکایت مذکور در دفتر ششم مثنوی و رمان کیمیاگر براساس فرآیند فردیت در نظریه یونگ مورد تحلیل قرار گرفت. بنابراین، می‌توان گفت روش ما در این مقاله تحلیل محتوایی است.

فرآیند فردیت

مسئله فردیت از زمان فیلسوفان یونان، ارسطو و افلاطون مطرح بوده است. ارسطو اصل تفرّد را به ماده یا شیء می‌داند و مفسران این اندیشه از

خویشتن خویش و گاه در جست‌وجوی خداوند. این سفر نیز همچون سفرهای اساطیری و معنوی پر از رنج و خطر است. افراد به طور ناخودآگاهانه و همچنین به نحوی انحراف ناپذیر، هدفی را می‌جستند، که این هدف مآلاً طلب تمامیت - این جوهر اسرارآمیز «انسان جامع»- تعریف می‌شود و برای نیل به آن ساختن و پرداختن حلقهٔ ارتباطی آبدیده‌ای میان جنبه‌های خودآگاه و ناخودآگاه روان، لازم می‌آید. ... این حالت و وضعیتی است که وصول به آن بدون رنج بردن میسر نیست و آن پذیرش آزادانهٔ بسیاری چیزها را، که مرد و زن عادی از آنها اجتناب می‌ورزند، ضروری می‌سازد. (فوردهام، ۱۳۴۶: ۱۳۸)

کهن‌الگوهای نظریهٔ یونگ

یونگ به مفاهیم ضمیر ناخودآگاه جمعی که به صورت تصاویری جلوه می‌نمود، لقب آرکی-تایپ را داد که به زبان فارسی «کهن‌الگو»، «صور ازلی»، «آغازینه» و «صورت مثالی» ترجمه شده است.

۱. من (ego)

من، از نظر یونگ یکی از عناصر هم‌بافته روان انسان است. من خودآگاه آدمی است که او را تبدیل به آدمی می‌کند و با احساسات آگاهانه و

هوشیار و ناهوشیار روان، معنا و هدف جدیدی در زندگی ایجاد می‌شود که از یک طرف با چیزی که شخصی و فردی است و از طرف دیگر با شکل جمعی انسانیت پیوند می‌یابد. (پالمر، ۱۳۸۵: ۲۰۹-۲۰۸) به عبارت دیگر فردیت یعنی به یک کل غیر قابل تفکیک تبدیل شدن، «یکی شدن و این همان آگاهی با محتویات جمعی ناخودآگاه». (مورنو، ۱۳۷۶: ۴۵)

یونگ در توضیح این فرآیند و ارتباط آن با کهن‌الگوها می‌گوید:

«فردیت‌یافتگی که روندی طبیعی در درون روان آدمی است جهت‌گیری‌ای دینی دارد و از بیرون هدایت نمی‌شود. این جست‌وجو در همه به صورت بالقوه وجود دارد اما با توجه به تفاوتی که در روان آدم‌ها وجود دارد و نیز تفاوتی که در رشد هر انسانی هست نمی‌توان دورهٔ مشخصی از زندگی را برای آن تعیین کرد. بنابراین، شروع آن نسبی است. به علاوه فرآیندی کهن‌الگویی است، به این دلیل که کهن‌الگوها همان تجربیات و الگوهای مشترکی است که در ضمیر ناخودآگاه جمعی وجود دارد، از طرفی این فرآیند نیز جمعی است. پس، می‌توان به آن فرآیندی کهن‌الگویی لقب داد که با توجه به روان هر انسانی کهن‌الگوهای سفر درونی-اش متفاوت است. در جست‌وجوی درونی، هر کس به دنبال هدفی است، گاه در جست‌وجوی

می‌شود و روان آزرده‌گی و افسردگی وی را در پی دارد. (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۲)

۳. سایه (shadow)

کهن الگوی سایه آن بخش از شخصیت است که فرد ترجیح می‌دهد آن را آشکار نکند؛ بدین مفهوم که سایه شامل بخشهای تاریک سازمان نیافته و سرکوب شده یا به تعبیر یونگ هر چیزی است که فرد از تأیید آن در مورد خودش سر باز می‌زند و همیشه از سوی آن تحت فشار است؛ چیزهایی از قبیل صفات تحقیرآمیز شخصیت و سایر تمایلات نامتجانس. (همان: ۱۷۳-۱۷۲) پس هر عاملی که مانع رسیدن قهرمان و من آگاهش به خویشتن و فردیت باشد، سایه است. البته گاهی ممکن است سایه در این جریان نقش مثبتی داشته و ثمربخش باشد.

۴. آنیما و آنیموس (Anima & Animus)

آنیما یا عنصر مادینه مرد را یاری می‌دهد تا همسر مناسب خود را بیابد. عملکرد مهم دیگر عنصر مادینه آن است که هرگاه ذهن منطقی مرد از تشخیص کنش‌های پنهان ناخودآگاه عاجز شود، آنیما به یاری وی می‌شتابد تا آنها را آشکار کند. نقش حیاتی‌تر عنصر مادینه این است که به ذهن امکان می‌دهد تا خود را با ارزش‌های واقعی

ناآگاهانه خود را نگاه می‌کند. «من» در مقایسه با بی‌زمانی سایر عناصر مُثَلّی نیرومندتر روان، نورس است. (یونگ، ۱۳۹۰: ۷۶) این کهن الگو همواره با سایه در ستیز است. در فرآیند فردیت حرکت از من به خود است که تمامی لایه‌های روان یعنی خودآگاهی، ناخودآگاهی فردی و ناخودآگاهی جمعی به وحدت و یکپارچگی می‌رسند.

۲. نقاب (persona)

به عقیده یونگ، کهن الگوی پرسونا به نوعی بیانگر تمایل روانی فرد به پنهان ساختن حقیقت وجودی‌اش است. بر این اساس نقاب، نمودار نمونه‌ای از «فردیت کاذب» است که در آن انتظار اجتماعی کنترل را در دست دارد. در این شرایط هنگامی که شخصیت کاذب به گونه‌ای مسلط شود که تمام یا بیشتر ویژگی‌های دیگر را سرکوب کند، کهن الگوی نقاب جایگاه مناسبی برای رشد روان آزرده‌گی می‌شود؛ زیرا تسلط نقاب عدم توازن را به دنبال دارد که این امر هسته روان آزرده‌گی به شمار می‌رود. فرد تحت نفوذ نقاب به طور ضمنی مملو از تصاویر اجتماعی از خودش است. این تصاویر به هر گونه‌ای که باشند اعم از خشک یا منعطف، بزرگ‌پنداری یا احساس حقارت و... در کل موجب ناتوانی فرد در برقراری ارتباط میان جنبه‌های تکمیلی شخصیتش

زندگی روانی فرد ریشه در «خود» دارد و تمامی اهداف عالی و غایی وی به سمت و سوی آن جهت می‌یابد، بدین ترتیب که طی فرآیند فردیت «خود» به عنوان یک عامل هدایتگر درونی یک مؤلفه دیرین و ذاتی روان برخورد می‌کند و مانند دیگر کهن الگوها خود را نه براساس شکل بلکه فقط برحسب محتویات پدیداری‌اش جلوه‌گر می‌کند. (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۵) «خود» نه تنها در تمام دوران زندگی، بلکه فراسوی گذشت زمان در زندگی که به آن آگاهی داریم و به وسیله آن به تجربه زمان دست می‌یابیم نیز قرار دارد. چنان که وی اذعان می‌دارد، اگرچه خود و رای ناخودآگاه ما از زمان قرار دارد؛ اما معمولاً همه‌جا حضور دارد و همواره به شکلی خاص حضورش را تبیین می‌کند. (یونگ، ۱۳۸۳: ۳۰۱)

درونی هم‌ساز کند و راه به ژرف‌ترین بخش‌های وجود خود برد. ... آنیما با این دریافت ویژه خود نقش راهنما و میانجی را میان «من» و «دنیای درونی» یعنی «خود» به عهده دارد. (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۷۸) کهن الگوی آنیموس، مظهر طبیعت مردانه ناخودآگاه زنان است. این عنصر نرینه به ندرت به صورت تخیلات جنسی نمود پیدا می‌کند و اغلب به صورت اعتقاد نهفته مقدس پدیدار می‌شود. هنگامی که زنی به گونه‌ای علنی و با پافشاری دست به ترویج اعتقادات مردانه می‌زند یا می‌کوشد با برخوردهای خشونت‌بار اعتقادات خود را بیان کند، به آسانی روان مردانه نهفته خود را بر ملا می‌سازد. (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۲۸۵)

۵. خود (self)

۶. پیر دانا (The wise old man)
پیر دانا معمولاً در هیأت ساحر، طبیب، روحانی، معلم، استاد، پدر بزرگ و یا هرگونه مرجعی ظاهر می‌شود که مبین معرفت، تفکر، بصیرت، ذکاوت، درایت و الهام و از طرف دیگر نمایانگر خصایل خوب اخلاقی از قبیل خوش‌نیتی و میل به یآوری است. او همواره در وضعیتی ظاهر می‌شود که بصیرت، درایت، پند عاقلانه، اتخاذ تصمیم و برنامه‌ریزی و امثال آن ضروری است، اما شخص به تنهایی توانایی آن را ندارد. در این

هنگامی که فرد به گونه‌ای جدی و با پشتکار با عنصر نرینه یا عنصر مادینه خود مبارزه کرده تا با آنها مشتبه نشود، ناخودآگاه خصیصه خود را تغییر می‌دهد و به شکل نمادین جدیدی که نمایانگر «خود» یعنی درونی‌ترین هسته روان است، پدیدار می‌شود. (یونگ، همان: ۲۹۵) در بررسی کهن الگوی «خود» یونگ دریافت که این کهن الگو ارتباطی ناگسستنی با فرآیند فردیت روانی دارد؛ به تعبیری «خود» همان کهن الگوی تمامیت و یکپارچگی است. به عقیده وی تمامی

می‌کند به شدیدترین وجهی مجازات کند. همان شب هم مرد بغدادی گرفتار عسس می‌شود و وقتی می‌بیند گرفتار شده چاره‌ای جز صداقت و بازگو کردن تمام حقیقت نمی‌بیند. وی تمام داستان خواب و وعده گنجی نادر در مصر را بازگو می‌کند. عسس هم با ریشخند به وی می‌گوید: تو مرد ابله‌ی هستی که با دیدن یک خواب از بغداد به مصر آمده‌ای. من خود تابه‌حال خواب‌های بسیاری درباره‌ی اینکه گنجی در فلان محل و فلان کوی و فلان خانه در بغداد است دیده‌ام، اما هیچ‌گاه اهمیتی نداده و به بغداد نرفته‌ام. وقتی عسس آدرس گنجی در خانه‌ای در بغداد را که در خواب دیده است، می‌دهد. مرد بغدادی متوجه می‌شود که آنجا خانه‌ی خود اوست. سرانجام عسس وی را به دلیل صداقتش آزاد می‌کند و او هم به بغداد و به خانه‌اش برمی‌گردد و گنج را در خانه‌ی خود می‌یابد.

تحلیل فرآیند فردیت در حکایت مرد بغدادی
حکایت مرد بغدادی داستان سلوک این شخصیت برای یافتن خود است. حکایت دیدار او با لایه-های ژرف روان، داستان سفری به درون و دستیابی به خویشتن خویش، داستان جست-وجوی فردیت و رسیدن به آن است. داستان این گونه آغاز می‌شود که شخصی مالی را که به ارث

صورت حضور پیر دانا با تأملی از سر بصیرت یا فکری بکر و به عبارت دیگر کنشی روحی و یا نوعی عمل خودبه‌خود درون روانی می‌تواند قهرمان را از مخمصه برهاند. مداخله پیر دانا یعنی عینیت یافتن خود به خود صورت مثالی، از آن‌رو، ضروری است که اراده آگاهانه به خودی خود قادر به یکپارچه کردن شخصیت در آن حد نیست که این قدرت فوق‌العاده جهت کسب توفیق حاصل آید. (یونگ، ۱۳۷۶: ۱۱۳-۱۱۲)

گزارش حکایت مرد بغدادی

شخصی در بغداد مدتی از مالی که به ارث برده بود امرار معاش می‌کند، تا اینکه مال میراثی تمام می‌شود و وی گریبانگیر فقر می‌گردد. مرد از فقر شدید به درگاه خداوند روی می‌آورد و از او کمک می‌طلبد تا اینکه شبی خواب می‌بیند که هاتفی به او مژده گنجی دفین در مصر در فلان کوی و فلان خانه را می‌دهد. او که از فقر و تنگدستی به تنگ آمده است، به رؤیای خود و وعده هاتف غیبی اعتماد می‌کند و راهی مصر می‌شود. در آنجا از فرط تنگدستی ناچار به گدایی می‌شود، اما شرم و حیا او را وامی‌دارد در شب به گدایی برود.

اتفاقاً در همان روزها خلیفه دستور داده بوده است تا عسس هر دزدی را که دستگیر

برده است بی‌محابا خرج می‌کند و به‌زودی فقیر می‌شود. پس با ناله و زاری به درگاه خداوند روی می‌آورد:

گفت یا رب برگ دادی رفت برگ
یا بده برگی و یا بفرست مرگ (۴۲۱۱/۶)

مولانا در ادامه، علت تأخیر در اجابت دعای مؤمن از طرف خداوند را چنین بیان می‌کند:

حق بفرماید که نه از خواری اوست
عین تأخیر عطا یاری اوست (۴۲۲۲/۶)

بیان این بیت، در حکم مقدمه‌چینی برای آغاز فرآیند فردیت است. مولانا معتقد است علت تأخیر در اجابت خواسته آدمی از سوی خداوند این است که شخص دعاکننده خود برای رسیدن به خواسته مورد تقاضا از خداوند سفری را آغاز کند. به عبارت دیگر تأخیر در اجابت دعا، به معنای دعوت خداوند از بنده خویش برای طی طریق در این سفر است؛ سفری که رهاورد آن دستیابی به خویشتن خویش و حتی گاهی جست‌وجوی خداوند در درون خویشتن است. به عبارت دیگر، «من عرف نفسه فقد عرف ربه» (هر کس خود را بشناسد، خدایش را شناخته است).

داستان از ابتدا با خود مرد بغدادی شروع می‌شود و از کس دیگری در خانه خبری نیست. مرد بغدادی پس از تمام شدن مال میراثی فقیر می‌شود و با ناله و زاری به درگاه خداوند و

حدیث نفس، سفر درونی‌اش آغاز می‌شود. پس از ناله و زاری بسیار به خواب می‌رود:

خواب دید او هاتفی گفت او شنید
که غنای تو به مصر آید پدید
رو به مصر آنجا شود کار تو راست
کرد کدیت را قبول او مرتجاست
در فلان موضع یکی گنجیست زفت
در پی آن بایدت تا مصر رفت
بی درنگی هین ز بغداد ای نژند
رو به سوی مصر و منبت گاه قند
(۴۲۴۰/۶-۴۲۴۳)

آنچه تا به اینجا مطرح کردیم رو‌ساخت این حکایت است، اما ژرف ساخت آن همان‌طور که در بخش مفاهیم نظری فرآیند فردیت بیان کردیم دارای دو نیمه است. با توجه به نظریه مذکور شروع این حکایت با فقر و ناله و زاری کردن و پایان آن با دستیابی به آرامش و یگانگی همراه است. ژرف ساخت نیمه نخست سیر مرد از آن تنش درونی و جزع و قلق به سوی تمامیت فردی و خود شدن است که با تمام شدن مال میراثی و فقیر شدن وی آغاز می‌شود و با خواب دیدن هاتف و وعده گنج و نشان آن در مصر به پایان می‌رسد. ژرف ساخت نیمه دوم که آگاهی او از خود است با سفر مرد به مصر و بازگشت به دیار و کاشانه خود و دستیابی به گنج اصیل در خانه خود به سرانجام می‌رسد.

ماند چون جُعدان در آن ویرانه‌ها
گفت یا رب برگ دادی رفت برگ
یا بده برگی و یا بفرست مرگ
چون تهی شد یاد حق آغاز کرد
یا رب و یا رب اجرنی ساز کرد
(۴۲۱۰/۶-۴۲۱۲)

با توجه به کوتاه بودن حکایت که نزدیک
به صد بیت است، منتقد ادبی چندان نمی‌تواند
تمامی این فرآیند و نظریه روان‌شناسی تحلیلی
یونگ را بر آن تطبیق دهد. به همین دلیل، به
ناچار در بعضی موارد به شرح و تفصیل روی
می‌آوریم.

سفر به دنیای درون در فرآیند فردیت از
دیدار با لایه‌های فردی سایه آغاز می‌شود و
مرحله به مرحله به لایه‌های ژرف‌تر روان می-
رسد. مرد بغدادی خوابی می‌بیند و هاتف غیبی
وعدۀ گنجی در مصر را به وی می‌دهد. هاتف در
این داستان نمودی از پیر داناست که حکم راهنما
را برای مرد مسافر دارد. مرد بغدادی باید قدم در
راه مصر بگذارد تا به گنج دست پیدا کند و این
هاتف است که او را راهنمایی می‌کند و وعدۀ
گنجی اصیل را به وی می‌دهد.

دایره اصلی ماندالا (ماندالا دایره‌هایی
نمادین است که یونگ آن را راهی برای تمرکز بر
خویشتن و رسیدن به فردیت می‌داند)، در ژرف
ساخت حکایت مزبور که به صورت نمادین و با

این سیر درونی و گذر از تنش روانی و
رسیدن به تمامیت فردی و آگاهی فرد از
خویشتن خویش همخوان با فرآیند فردیت یونگ
است که سرانجام به یگانگی و یکپارچگی لایه-
های خودآگاه و ناخودآگاه روان خاتمه می‌یابد.
در همخوانی حکایت مرد بغدادی با فرآیند
فردیت یونگ نقطه مشترک دیگری وجود دارد و
آن پویایی هر دو جریان است.

فردیت، هدف و آرمانی برای نوجوانان
نیست، بلکه بیشتر مقصد و منظور غایی اشخاص
رسیده و پخته و یا کسانی است که به واسطه یک
بیماری شدید یک روان نژندی یا برخی تجارب
غیر معمول، مجبور به ترک راه‌های کوبیده عادی
شده، و در پی یک روش زندگی جدیدی می-
باشند. برای اشخاص میانسال که در دوره حیات
خویش تاکنون پیروزمند بوده‌اند، بسیار پیش می-
آید که ناگهان خود را در حالت خلاء و بیهودگی
می‌یابند. یونگ چنین مواردی را در اثر خویش به
نام «نظام شخصیت» به تفصیل آورده است.
(فوردهام، ۱۳۴۶: ۱۴۱-۱۴۰)

در این داستان هم ما با شخص عاقل و
بالغی سر و کار داریم که ناگهان خود را تنها و
بی‌کس و فقیر می‌یابد و اکنون که خود را در
حالت خلاء می‌بیند به یاد خداوند می‌افتد و با او
به سخن درمی‌آید:

نقد رفت و کاله رفت و خانه‌ها

مرد بغدادی وقتی تمام پولش را در راه سفر به مصر صرف می‌کند و دیگر آه در بساط ندارد، تصمیم می‌گیرد گدایی کند:

لیک نفقه‌ش بیش و کم چیزی نماند

خواست دقّی بر عوام‌الناس راند (۴۲۴۷/۶)

«در روان‌شناسی یونگ Ego یا من، همزمان

بر میدانی از خودآگاهی و ناخودآگاهی استوار

است و به دو سویه سایه (ناخودآگاه) و پرسونا

(خودآگاه) تقسیم می‌شود. سایه نزدیک‌ترین

چهره پنهان در پس خودآگاهی است، نخستین

پاره شخصیت است که در سفر به قلمرو

ناخودآگاه روان پدیدار می‌شود و با سیمایی

ترسناک و سرزنش‌آمیز درست در آغاز راه پریچ

و خم خویشتن‌یابی و تفرّد می‌ایستد و همه

هستی را به هم‌آوردی می‌طلبد. (یاوری، ۱۳۷۴:

۱۷۳-۱۷۲)

تصمیم به گدایی کردن برای مرد مرحله

رویارویی با سایه است، سایه‌ای که شوم و منفی

است. همان‌طور که پیشتر اشاره شد سایه کهن

الگویی است که مربوط به بخش سرکوب شده

روان است و فرد ترجیح می‌دهد آن را آشکار

نکند. معمولاً احساسات و رفتارها و امیال و

غرایز نابهنجار پس از سرکوبی، از ضمیر آگاه به

ضمیر ناخودآگاه عقب‌نشینی می‌کنند و هیچ‌گاه

به طور کامل از بین نمی‌روند؛ اما در موقعیت‌های

بحرانی و خاص، این احساسات در قالب کهن

تسامح نمادی از خود شدن و به کمال رسیدن

مرد است، از خانه خویش در بغداد شروع می-

شود و در همان جا هم کامل می‌شود. در این

ژرف ساختِ دوری، آغاز و انجام این فرآیند

خانه‌ایست که در آن ابتدا و پایان طریق به هم

پیوند می‌خورد و به یگانگی و یکپارچگی نهایی

می‌رسد. رفتن این همه راه تا مصر و رنج و

زحمت و خطرات سفر را به جان خریدن، پاسخ

دادن به ندای درونی جست‌وجوی خویشتن

خویش است. در واقع اگر یک اندیشه عالی ما را

از خارج تسخیر کند، باید بدانیم که ندایی از

درون ما بدان پاسخ گفته، آن را استقبال می‌کند.

(یونگ، ۱۳۷۶: ۷۲)

منِ مرد قدم در راه پر مخاطره‌ای گذاشته

است که خود خبر از پیچ و خم آن ندارد، اما با

راهنمایی هاتف غیبی در خواب و اطمینان قلبی

حاصل کردن از وجود گنجی در مصر راهی

می‌شود:

چون ز بغداد آمد او تا سوی مصر

گرم شد پشتش چو دید او روی مصر

بر امید وعده هاتف که گنج

یابد اندر مصر بهر دفع رنج

در فلان کوی و فلان موضع دفین

هست گنجی سخت نادر بس گزین

(۴۲۴۶-۴۲۴۴/۶)

داستان از زبان راوی/شاعر روایت می‌شود

و گاهی قهرمان داستان خود به سخن در می‌آید.

درست و به واقع باید متوجه وجود سایه باشد تا بتواند از آن نیرو بگیرد و اگر بخواهد به اندازه‌ای نیرومند شود تا بتواند بر اژدها پیروز شود، باید با نیروهای ویرانگر خود کنار بیاید. به بیان دیگر، من خویشتن تا ابتدا سایه را مقهور خود نسازد و با خود همگونش نکند، پیروز نخواهد شد. (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۱۷۶)

بنابراین، با این توجیه می‌توان عمل‌گذاری کردن مرد بغدادی را در عین حال که عمل قبیحی است، برای رساندن و نزدیک کردن فرد به فردیت و کمال، عملی مثبت دانست.

همچو شبکوکی کنم شب ذکر و بانگ

تا رسد از بامهام نیم دانگ

اندرین اندیشه بیرون شد به کوی

واندرین فکرت همی شد سو به سوی

یک زمان مانع همی شد شرم و جاه

یک زمانی جوع می‌گفتش بخواه

پای پیش و پای پس تا تُلُثِ شب

که بخواهم یا بخشیم خُشک‌لب

(۴۲۵۴-۴۲۵۱ / ۶)

«ادینگر» تفاوت بین مراحل نخست و ثانوی

فردیت‌یافتگی را برحسب رابطه‌ای منطقی بین

«من» و «خود» چنین مشخص می‌سازد: ۱. «من»

با «خود» یکی می‌شود. ۲. «من» از «خود» جدا

می‌شود. ۳. «من» دوباره با «خود» متحد می‌شود.

(پالمر، ۱۳۸۵: ۲۰۹)

الگوی سایه بروز می‌کند. (اقبالی، قمری گیوی و مرادی، ۱۳۸۶: ۷۱) اما از آنجایی که قهرمان حکایت مثنوی گدا نیست و شرم و حیا مانع از آن می‌شود، منتظر می‌ماند تا پرده تاریک شب افکنده شود و او پشت نقاب سیاهی و تاریکی در پس پرده شب پولی به دست بیاورد:

لیک شرم و هم‌تس دامن گرفت

خویش را در صبر افشردن گرفت

باز نفسش از مَجاعت برطپید

ز انتجاع و خواستن چاره ندید

گفت شب بیرون روم من نرم نرم

تا ز ظلمت نآیدم در کُدیهِ شرم

(۴۲۴۸-۴۲۵۰ / ۶)

مرد بغدادی سرانجام در پس نقاب

شبکوکی قدم به کوی می‌گذارد. به عقیده یونگ

دستیابی به کمال و فردیت تنها زمانی ممکن

است که فرد پرسونایی انعطاف‌پذیر داشته باشد،

به‌گونه‌ای که بتواند آن را به محدوده روابط منظم

و هماهنگ با دیگر اجزای سازنده روان همراه

سازد. (رستگار فسایی، ۱۳۸۸: ۲۱۴) به‌عبارت

دیگر، اگر مرد بغدادی راضی نمی‌شد گدایی کند

و شرم و حیا مانع از این کار می‌شد، وی هیچ‌گاه

با عسس روبه‌رو نمی‌شد و هیچ‌گاه به گنج

موجود در خانه خود آگاهی نمی‌یافت و در

نهایت فردیت وی کامل نمی‌شد، اما سرانجام او

توانست با خود و نفسش کنار بیاید. قهرمان

عمل گدایی کردن که نمودی از سایه است
با منِ شخص در ستیز است و گاهی شرم و حیا
که آن هم نمودی از منِ آگاه شخص است غلبه
می‌کند، و گاهی سایه. سرانجام سایه غلبه می‌کند
و وی تصمیم به گدایی می‌گیرد، اما عاقبت رنج
غلبه سایه خیلی زود به او می‌رسد و گرفتار
عسس و مجازات او می‌شود:
ناگهانی خود عسس او را گرفت
مش و چوبش زد ز صفرا ناشیکفت
اتفاقاً اندر آن شب‌های تار
دیده بُد مردم ز شب‌دزدان ضرار
بود شب‌های مخوف و مُتَحَسَس
پس به جد می‌جُست دزدان را عسس
(۴۲۵۵/۶-۴۲۵۷)

«پرسونا» را به دور افکند و هم از سیطره قدرت
القایی تصاویر ناخودآگاه، رهایی یابد. (یونگ،
۱۳۷۲: ۱۹)
مرد بغدادی وقتی در دست عسس مصری
گرفتار می‌شود، به جای مخفی شدن در پشت
نقاب دروغین خود ترجیح می‌دهد نقابش را کنار
بزند و تمام واقعیت را بگوید:
نعره و فریاد زآن درویش خاست
که مزن تا من بگویم حال راست
گفت اینک دادمت مُهلت بگو
تا به شب چون آمدی بیرون بگو
تو نه‌ای زینجا غریب و مُنکری
راستی گو تا به چه مکر اندری...
قصه آن خواب و گنج زر بگفت
بس ز صدق او دل آن کس شگفت
بوی صدقش آمد از سوگند او
سوز او پیدا شد و اسپند او
دل بیارآمد به گفتار صواب
آن چنانک تشنه آرامد بآب
(۴۲۶۶/۶-۴۲۶۸ و ۴۲۷۴-۴۲۷۶)

مولانا رنج سفر و پر خطر بودن این راه
مخوف و هولناک را برای مرد بغدادی به این
ترتیب رقم می‌زند:
تا خلیفه گفت که بُرید دست
هر که شب گردد و گر خویش منست
بر عسس کرده مَلِک تهدید و بیم
که چرا باشید بر دزدان رحیم
عشوه‌شان را از چه رو باور کنید
یا چرا زیشان قبولِ زر کنید(۴۲۵۸/۶-۴۲۶۰)
کوشش برای نیل به «خود»، تحقق ذات
است و فرآیند تفرّد، طریق لازم جهت حصول
آن، زیرا «خود» باید هم پوشش‌های دروغین

درویش بغدادی صادقانه تمامی خواب خود
را برای عسس بازگو می‌کند تا بلکه بتواند خود
را از مجازات او نجات دهد. عسس هم که از
گفتار صادقانه وی دلش به رحم می‌آید، او را
آزاد می‌کند، اما پیش از رها کردن مرد بغدادی از
خوابی که بارها دیده است با او سخن می‌گوید.

که در درون ما به کمال می‌رسد و ما قبلاً او را به عنوان یار درونی روح دیدیم. از این‌رو، هرگاه یار و همراهی را که در مناسک مذهبی ترسیم شده است می‌بینیم، احساس آرامش می‌کنیم. (یونگ، ۱۳۷۶: ۸۳) در واقع عسس مصری پاره‌ای از شخصیت مرد بغدادی است، با ویژگی‌ها و شرایط یکسان که در این سفر با وی روبه‌رو می‌شود و همچون آینه‌ای در یکدیگر منعکس می‌شوند.

دیدار مرد بغدادی با خود دیداری روشن و مبارک است. دیداری که در نهایت با رستگاری وی و شناخت عالم گسترده درون به پایان می‌رسد و این راه پر پیچ و خم توأم با درد و رنج تمام می‌شود. مولانا داستان را با این بیت به پایان می‌برد که نشان از آشتی فرد با خویشتن خویش و هستی او است:

خانه آمد گنج را او باز یافت

کارش از لطف خدایی ساز یافت

(۴۳۸۵/۶)

در حکایت مرد بغدادی کلام و گفت‌وگو لحظه‌ای از جوش و خروش نمی‌افتد. داستان با گفت‌وگوی درویش بغدادی با خداوند آغاز می‌شود و بعد در خواب با هاتف غیبی سخن می‌گوید. سپس به گفت‌وگویی تأمل‌برانگیز با عسس مصری می‌رسد و پس از آن حدیث نفسی تأمل‌برانگیزتر به میان آید و در پایان دوباره نجوایی با

مرد بغدادی با شنیدن خواب عسس، حکمت خوابی را که دیده بود و راز وعده هاتف غیبی را که در خواب شنیده بود، درمی‌یابد:

گفت نه دزدی تو و نه فاسقی

مرد نیکی لیک گول و احمقی

بر خیال و خواب چندین ره کنی

نیست عقلت را تسوی روشنی

بارها من خواب دیدم مُستمر

که به بغدادست گنجی مستتر

در فلان سوی و فلان کویی دفین

بود آن خود نام کوی این حزین

هست در خانه فلانی رو بجو

نام خانه و نام او گفت آن عدو

دیده‌ام خود بارها این خواب من

که ببغدادست گنجی در وطن

هیچ من از جا نرفتم زین خیال

تو بیک خوابی بی‌آبی بی‌ملال

(۴۳۱۲/۶-۴۳۱۸)

برای هر شخصی بارها و بارها پیش آمده که در خواب و رؤیا اتفاقاتی برایش رخ داده است. این رؤیاها بدون استثناء کیفیت نمادی ولادت مجدد را نشان می‌دهند. در این مورد خاص یک فرآیند طولانی دگرگونی درونی و ولادت مجدد در قالب موجودی دیگر وجود دارد. این «موجود دیگر» آن شخص دیگر در درون ماست، یعنی آن شخصیت آزاده‌تر و برتر

است؛ صاحب گنجی تمام نشدنی که تنها با انجام این سفر و اختیار رنج و زحمت این سیر و سیاحت به دست می‌آید. سفر مرد بغدادی از بغداد (نماد عالم بیرون) به مصر (نماد عالم درون) در جست‌وجوی گنج (نماد خویشتن خویش)، سفری پربار و نیک سرانجام است. داستان گذر از رنج و فقر (نماد لایه خودآگاهی) و دستیابی به گنج (نماد فردیت) است.

خلاصه رمان کیمیاگر

سانتیاگو چوپان اسپانیایی جوانی است که در پی دیدن رؤیایی تکراری تصمیم می‌گیرد نزد رمالی برود تا خوابش را تعبیر کند. چوپان دوبار در خواب کودکی را می‌بیند که دستش را گرفته و به سمت اهرام مصر می‌برد و در آغاز نقطه نامعلومی را به وی نشان می‌دهد و می‌گوید: اگر تا اینجا بیایی گنجی نهفته نصیب تو خواهد شد. وی پس از درگیری‌های درونی با خود و نیز دیدار با ملک‌یصداق، پادشاه سالیم تصمیم می‌گیرد گوسفندهایش را بفروشد و به دنبال افسانه شخصی خود و گنج نهفته در دل اهرام مصر برود. سفر وی به خاطر بی‌احتیاطی - هایش در سرزمین بیگانه مدت مدیدی طول می‌کشد. در طول سفر رنج‌های بسیاری را متحمل می‌شود، با مشکلات بسیاری دست و پنجه نرم می‌کند، با افراد بسیاری آشنا و دوست

خداوند دارد. در مجموع، در این داستان تمامی عناصر داستان از نقطه صفر شروع می‌شوند، جریان و سیری را دنبال می‌کنند و دوباره به همان نقطه بازمی‌گردند.

پایان حکایت، پایان فرآیند فردیت مرد بغدادی و سفر او به عالم درون در جست‌وجوی خویشتن خویش و رسیدن به اعماق لایه‌های ناخودآگاه فردی و جمعی است. مرد بغدادی هنگام بازگشت از مصر، حیران و مست از راه طلب و جست‌وجوی هویت و فردیت خویشتن، در تمام راه، به حکمت این خواب و وعده گنج و ضلالت و کژروی خویش و ذل منکران و عز رسولان و در کل فراز و فرود تاریخ بشر و اندیشه آدمی می‌اندیشد. چشم باطن او به روی حقیقت گشوده شده، دنیا را به گونه‌ای دیگر می‌بیند؛ شیون و گله آغازین به شکر و ثنای انجامین خاتمه می‌یابد. اگر در آغاز به علت فقر و ننداری از خداوند درخواست مرگ می‌کند، در پایان سفر با نگاهی متفاوت به اطراف و رویدادها می‌نگرد و آن را از عنایات حق می‌داند:

خانه آمد گنج را او باز یافت

کارش از لطف خدایی ساز یافت

(۴۳۸۵/۶)

رهاورد سفر مرد بغدادی به ظاهر و به لحاظ مادی هیچ است، اما در بطن ماجرا، در لایه‌ای عمیق‌تر مرد بغدادی صاحب همه چیز

قدم در مسیری می‌گذارد که همان‌طور که پیشتر گفتیم یونگ از آن با عنوان فرآیند فردیت یاد می‌کند. سفری درونی در جست‌وجوی خویشتن خویش. چوپان اسپانیایی جوان دو بار رؤیای مشابهی را می‌بیند که کودکی دست او را گرفته و به سوی اهرام مصر می‌برد و در آنجا وعده گنجی دفين را به او می‌دهد. زمانی که سانتیاگو به شهر می‌رسد و تصمیم می‌گیرد برای تعبیر خواب‌هایش نزد پیرزن کولی برود، آغاز فرآیند فردیت وی است. پس از تعبیر خوابش در مورد افسانه شخصی و به دنبال گنج رفتن، در میدان مرکزی شهر با کسی روبه‌رو می‌شود که او را برای رفتن به این سفر مصمم‌تر می‌کند. ملكیصّدق که نمادی از کهن‌الگوی پیر خردمند است او را تشویق می‌کند تا به افسانه شخصی-اش دست پیدا کند. «ده یک گوسفندان را به من بده تا به تو بگویم که چگونه می‌توانی به گنجینه پنهان دست یابی». (کوئیلو، ۱۳۹۱: ۲۳) پیر با او درباره افسانه شخصی و برخورد آدم‌های گوناگون با این افسانه و اهمیت آن در زندگی-شان حرف می‌زند.

سانتیاگو پس از کلنجار بسیار با خودش بالاخره تصمیم به فروش گوسفندها می‌گیرد و با کشتی راهی مصر می‌شود. پیش از سفر با ملكیصّدق ملاقات می‌کند و وی به او یادآور می‌شود که هر چیزی در این عالم نشانه است و

می‌شود، عاشق دختری به نام فاطمه می‌شود، پس از آن بقیه سفرش را با کیمیاگری همراه می‌شود و در نهایت تجربه‌های بسیاری در مورد کیمیاگری کسب می‌کند، تا اینکه بالاخره به اهرام مصر می‌رسد. سانتیاگو وقتی به اهرام مصر می‌رسد، تحت تأثیر شکوه و هیبت اهرام مدتی می‌گیرد و سپس بی‌وقفه تمام شب را مشغول کندن زمین می‌شود. ناگهان چند راهزن می‌آیند و بالای سرش می‌ایستند و می‌خواهند اموال او را بدزدند و او هم صادقانه ماجرای رؤیایش را برای آنها تعریف می‌کند. سرانجام رئیس راهزنان می‌گوید: تو آدم احمقی هستی که به خاطر خواب و رؤیا سفر و رنج آن را متحمل شده‌ای. من نیز دو سال پیش خواب دیدم که در دشت‌های اسپانیا در حیاط کلیسایی متروکه گنجی دفين وجود دارد. سانتیاگو با شنیدن رؤیای رئیس راهزنان درمی‌یابد که گنج اصلی در دیار و کاشانه خودش دفن شده است. چوپان جوان وقتی به سرزمین خود بازمی‌گردد به کلیسا می‌رود و صندوقچه‌ای پر از سکه‌های طلا را در زیر درخت انجیر می‌یابد.

نقد رمان کیمیاگر

کیمیاگر داستان چوپانی است که به دنبال افسانه شخصی خود سفری دور و دراز و پر رنج و زحمت را طی می‌کند. سانتیاگو، قهرمان داستان،

عنوانی که برای تعریف سنخ باستانی جامعیت و «خود» انتخاب شده است، دست خواهد یافت. کسی نمی‌تواند قطع داشته باشد که به هدف خواهد رسید، زیرا که این راه خطرناک دارد: چون هرچیز به صورت تصویر، یعنی به شکل رمز و تمثیل، تجربه و استنباط می‌شود. (فوردهام، ۱۳۴۶: ۱۴۳-۱۴۲)

اولین دیدار قهرمان داستان با سایه خودش در بندر عرب‌ها رخ می‌دهد که در قهوه‌خانه‌ای به سایه خودش اعتماد می‌کند و از او راهنمایی می‌خواهد، اما سایه تمام پول او را می‌گیرد و در بازار شلوغی سانتیاگو را گم می‌کند. سانتیاگو همانجا می‌توانست افسانه شخصی‌اش را فراموش کند و به سرزمین خود باز گردد، اما چیزی در ذهنش او را از فکر بازگشت منصرف می‌کند و سرانجام او می‌تواند بر اولین سایه سفرش غلبه کند. ناگهان این احساس به او دست داد که هم می‌تواند دنیا را با چشمان یک غارت-شده بدبخت نگاه کند و هم با چشمان یک ماجراجوی در جست‌وجوی گنج. (کوئیلو، ۱۳۹۱: ۴۳) وی با وجود اینکه پیشیزی در جیب نداشت اما به زندگی ایمان داشت و همین خوشبینی‌اش باعث می‌شد تا دنیا دریچه خوشبختی را به رویش باز کند. سانتیاگوی جوان پس از قدم زدن در بازار متوجه می‌شود به‌واسطه راهنمایی‌های ملک‌یصدق دید تازه‌ای پیدا کرده و

تو باید به تمامی این نشانه‌ها توجه کنی. این گوشزد پیرمرد اصلی‌ترین نکته این داستان و نیز دنیای پیرامون ماست. توجه به نشانه‌ها و آموختن زبان نشانه‌ها کمک بسیاری در رسیدن به آرزوها و پیشبرد اهدافمان می‌کند. در فرآیند فردیت سفر کردن و تحمل رنج و زحمت سفر نمادی از این فرآیند است که نشان می‌دهد قهرمان داستان و یا همان «من» درصدد دستیابی به چیزی گرانبها و اصیل است و گرنه هیچ‌گاه راضی نمی‌شود قدم در راهی پرخطر بگذارد. در این داستان هم ما با «من» بالغ و پخته‌ای روبه‌رو هستیم که به دنبال رؤیایی تکراری که آن هم یکی از آن نشانه‌هاست قدم در راه می‌گذارد. فرآیند فردیت، گاهی همچون سیر و سیاحت روان‌شناسی توصیف می‌شود، این راه می‌تواند پر پیچ و خم و لغزان و یا به سادگی گاهی به شکل دایره‌ای باشد که انسان دور آن بچرخد، بی‌آنکه راه به جایی برد. با این حال تجربه نشان داده است که حقیقی‌ترین توصیف‌ها، ماریچی دانستن این سیاحت است. در این سیر و سیاحت، مسافر نخست باید با «سایه» خود دیدار کند و زندگی با جنبه سخت و غالباً هول‌انگیز، خویشتن را بیاموزد: هیچ‌گونه جامعیتی بی‌شناسایی اضمداد، میسر نمی‌باشد، ... اگر او آدم خوشبختی باشد سرانجام به «گنج صعب‌الوصول»، مجموعه الماس، گل زرین، به حجرالرحمن یا هر نام و

اعتماد کند و به راه خود ادامه دهد، اما در مورد تصمیم‌گیری هنوز تردید داشت. اما حالا یک چیز مهم را فهمیده بود و آن اینکه تصمیمات فقط آغاز یک ماجرا هستند. وقتی کسی تصمیمی می‌گیرد خود را در جریانی تند پرتاب می‌کند که او را به سوی مقصدی خواهد برد. وقتی که اقدام به تصمیم‌گیری می‌کرد، خواب آن را هم نمی‌دید. (همان: ۶۸-۶۷)

در نهایت کاروانی به سمت شرق به راه می‌افتد. سانتیاگو در این سفر با افرادی آشنا می‌شود که همگی به دنبال چیزی هستند که برای دستیابی به آن فقط کافی است اراده کرد و به آن ایمان داشت. از آن جمله مرد انگلیسی که تمام عمرش را صرف آموختن کیمیاگری کرده و در کاروان از زبان نشانه‌ها و زبان کیهانی سخن می‌گوید و به دنبال گنج کیمیاگری است. ساریان نیز از این سخن می‌گوید که هرکس قادر است، هر آنچه را که می‌خواهد و لازم دارد، به دست آورد. در واقع شنیدن این حرف‌ها برای سانتیاگو دلگرمی و اطمینانی است تا در رسیدن به گنجش لحظه‌ای شک نکند و سفر خود را به اتمام برساند. به علاوه، همان‌طور که پیشتر هم اشاره کردیم هرکس به‌طور بالقوه در جست‌وجوی خویشتن خویش است اما زمان شروع این فرآیند برای افراد مختلف یکسان نیست. در این رمان هم، در کنار سانتیاگوی جوان افراد مختلفی چون

به دنیای پیرامونش متفاوت از قبل می‌نگرد. وی سرانجام از یک مغازه بلورفروشی سر در می‌آورد و با توافق صاحب مغازه تصمیم می‌گیرد آنجا کار کند.

صاحب مغازه را در این مرحله نیز می‌توان لایه دیگری از سایه دانست که سعی در بازگرداندن «من» از سفر درونی به جست‌وجوی خویشتن خویش دارد. بلورفروش گفت: «پسرم، من می‌توانم پول بازگشت به کشورت را به تو بدهم». (همان: ۴۸) اما سانتیاگوی جوان که تازه چشمش به روی حقایق باز شده است، تصمیم می‌گیرد در آنجا کار کند و با این تصمیمش بار دیگر بر سایه‌ای که مانع رسیدن «من» قهرمان بر خودآگاهی است، غلبه می‌کند. وی پس از یک سال کار در مغازه بلورفروشی می‌تواند پول زیادی را پس‌انداز کند. در این مرحله «من» قهرمان باید تصمیم بگیرد، می‌تواند به سرزمین خود که دو ساعت بیشتر با آن فاصله ندارد بازگردد و با سرمایه‌ای که جمع‌آوری کرده است به کار چوپانی ادامه دهد، یا می‌تواند به مسیری که سال پیش در آن قدم گذاشت و اکنون نمی‌داند پس از آن چه اتفاقاتی رخ خواهد داد و چه مشکلاتی پیش رویش است، ادامه دهد. شاید به گنج‌رؤیایی دست پیدا کند، گنجی که اکنون دو ساعت به آن نزدیک‌تر شده است. سرانجام پس از درگیری ذهنی تصمیم می‌گیرد به نشانه‌ها

مرد انگلیسی و کاروان سالار وجود دارند که سفری درونی را آغاز کرده و به دنبال فردیت خویش هستند.

«من» قهرمان در چند بخش داستان حقیقت وجودی خویش را در پشت نقابی پنهان می‌سازد. زمانی که ملک‌یصدق روی نیمکتی کنار وی می‌نشیند، سعی می‌کند با سکوت و پنهان‌کاری حقیقت را پنهان کند، اما از آنجایی که ملک‌یصدق نمادی از پیر خردمند است و به قول خودش بر هرکسی به‌گونه‌ای ظاهر می‌شود، از لایه‌های پنهان وجودی «من» قهرمان حتی در لحظات تنهایی‌اش آگاه است. بار دیگر در برابر جوانی که در قهوه‌خانه‌ای در بندر طنجه به قصد کمک به وی نزدیک می‌شود، از نقاب خود استفاده می‌کند؛ چون در آنجا غریب است و احساس خطر می‌کند. همچنین در برخورد با مرد بلورفروش با وجود گذشت یک سال حتی برای یک بار هم از گنج نهفته در اهرام سخن نمی‌گوید و خویشتن‌داری می‌کند. اگرچه در مقابل این پنهان‌کاری‌ها، در برابر کسانی که همچون او حرف می‌زنند و به دنبال هدفی اصیل هستند، بدون هیچ نقابی ظاهر می‌شود. وی همچنین در برابر فاطمه، دختری در واحه صادقانه رفتار می‌کند، آنقدر صادقانه که نه تنها نقابی به چهره ندارد، بلکه گویی فاطمه صاحب روح اوست و نمی‌تواند چیزی را از وی مخفی کند. فاطمه نمادی از بخش زنانه وجود

سانتیاگوی جوان است و یونگ از آن به آنیما تعبیر می‌کند.

در این مرحله «من» قهرمان داستان با کنار زدن نقاب و شناخت سایه‌های موجود در سفرش عنصر مادینه وجود خود را جذب و درک می‌کند. فاطمه، عنصر مادینه روان سانتیاگو همچون راهنما و میانجی‌ای «من» را در سفر درونی‌اش به گنج اهرام که نمادی از «خود» است رهنمون می‌کند. تو با من از رؤیاهایت حرف زدی، از پادشاه پیر و از گنج. تو از نشانه‌ها سخن گفتی، برای همین من از هیچ چیز نمی‌ترسم، چون همان نشانه‌ها تو را به سوی من آوردند. من خودم جزیبی از رؤیای تو، از افسانه شخصی تو که این همه درباره‌اش حرف می‌زنی، هستم. به همین دلیل مایلم که تو راحت را به سوی آنچه که به جست‌وجویش آمده بودی ادامه دهی. اگر مجبوری منتظر پایان جنگ بمانی چه بهتر، ولی اگر باید زودتر حرکت کنی، پس به سوی «افسانه شخصی» ات حرکت کن. تپه‌ها با حرکت باد شکل عوض می‌کنند ولی صحرا همیشه همان که بوده می‌ماند. عشق ما هم همین‌طور است. «مکتوب»، اگر من بخشی از افسانه تو باشم روزی باز خواهی گشت. (کوئیلو، ۱۳۹۱: ۹۴)

دایره‌های جادویی ماندالا در چندین جای داستان نمود پیدا کرده است. اولین بار مرد جوان

خطر حمله راهزنان و جنگجویان و تحمل رنج و زحمت سفر صحرا و رسیدن به اهرام.

به قلبت گوش بده. او همه چیز را می-شناسد، چون از «روح جهان» نشأت گرفته است.

و روزی به آن باز خواهد گردید. (همان: ۱۲۲)

اصیل‌ترین نکته در این رمان همین گفته کیمیاگر در گفت‌وگو با سانتیاگو است. گنج اصلی در

قلب هرکس نهفته است اما در قلبی زنده و سرشار از زندگی. «چون قلب تو هر جا باشد،

گنج تو هم همان جاست. (همان: ۱۲۳) سانتیاگو

اکنون خود کیمیاگریست که در پایان سفر به این می‌اندیشد که در طول این مدت چه چیزهایی از

دست داده و در مقابل چه چیزهایی به دست آورده است. قهرمان داستان ما دیگر چوپان آغاز

قصه نیست که گشت و گذار در دشت‌های اندلس برایش مهم باشد. او زبان عربی یاد گرفته،

بلور فروشی را تجربه کرده، مقدار زیادی پول ذخیره کرده است، صحرا و زندگی در صحرا را

آموخته، زبان نشانه‌ها و زبان کیهانی را فرا گرفته، کیمیاگری را یاد گرفته و اکنون در سرزمین خود

به گنجی دفین دست پیدا کرده است. به عقیده او «او نیازی نداشت که علم خود و هنر خود را به

کسی نشان دهد. در مدتی که به سوی «افسانه شخصی» خود می‌رفت، مرد جوان هرچه لازم

بود بداند، فراگرفته بود و هرچیز که آرزو کرده بود، زیسته بود». (همان: ۱۵۲)

ملکی صدق را در میدان اصلی شهر ملاقات می-کند.

در صحرا اگر کاروان به صخره‌ای می‌رسد، آن را دور می‌زند و اگر که صخره بزرگ‌تر باشد،

دور بزرگ‌تری می‌زند. (همان: ۸۹) زمانی که کیمیاگر از سانتیاگو می‌خواهد که زندگی را در

صحرا به او نشان دهد و ماری افعی از سوراخی ظاهر می‌شود، کیمیاگر دور او دایره‌ای می‌کشد تا

از آن بیرون نیاید و مار در آن آرام می‌گیرد. (همان: ۱۳۱)

در این بخش از داستان سانتیاگوی جوان مجدداً با پیر خردمند سفرش روبه‌رو می‌شود،

البته این بار در قالب جوانی سوار بر اسب و در حالی که شاهینی بر دوش دارد، ظاهر می‌شود.

سانتیاگو پس از گفت‌وگو با سوار به این نتیجه می‌رسد که وی با بقیه فرق دارد؛ همچون پادشاه

پیر حرف می‌زند؛ «مرد جوان با کیمیاگر ملاقات کرده بود. (همان: ۱۰۷) جوان در این مرحله

بخشی از سفر خود را تجربه کرده، اما بخش اصلی و مهم این روند هنوز باقی مانده است. به-

رغم رنج و سختی‌هایی که متحمل شده همچنان با گنج نهفته فاصله دارد و حتی معلوم نیست به

آن دست پیدا می‌کند یا خیر. اگرچه خود در این مرحله به آنچه دارد راضی است، اما کیمیاگر به او

می‌گوید این‌هایی که داری هیچ کدام در کنار اهرام نیست. بدین ترتیب جوان به کمک و راهنمایی

کیمیاگر راه باقی مانده را طی می‌کند. راهی پر از

«من» قهرمان کامل می‌شود و او اکنون توانسته با «خود» دیدار کند. دیداری که تنها با متحمل شدن رنج سفر و خطرات موجود در دل صحرا میسر بوده است. وی علاوه بر گنجی مادی که صندوقچه‌ای پر از سکه و جواهرات است، صاحب گنجی معنوی می‌شود.

بحث و نتیجه‌گیری

بنابر آنچه تا اینجا بیان کردیم، با بررسی حکایت مرد بغدادی در دفتر ششم مثنوی و رمان کیمیاگر نمونه‌ی بازنویسی شده‌ی حکایت مرد بغدادی در حوزه‌ی ادبیات معاصر جهان، به این نتیجه رسیدیم که قهرمانان هر دو داستان به عنوان نمادی از «من»، رؤیایی تکراری را در خواب می‌بینند. رؤیایی که در آن وعده‌ی گنجی دفین در مصر را به آنها می‌دهند. یکی در فلان کوی و فلان محل در مصر و دیگری در اهرام مصر. هر دو قهرمان تصمیم می‌گیرند برای رسیدن به گنج به مصر بروند. سفر به مصر به عنوان نمادی از فرآیند فردیت، سفری دور و دراز با رنج و مشقات و خطرات فراوانی که پیش روی «من» قهرمان قرار دارد. در این دو داستان مرد بغدادی و سانتیاگو چوپان یکی به علت فقر و فاقه و دیگری در جست‌وجوی افسانه‌ی شخصی خود قدم در راه می‌گذارند و در حقیقت در جست‌وجوی خویشتن خویش و رسیدن به گنج نهفته در قلب

سرانجام جوان هنگامی که پس از دقایقی چند به قلّه‌ی تپه رسید، قلبش در سینه تکان خورد. روشن از مهتاب و سپیدی صحرا، با شکوه و پر هیبت، اهرام ثلاثه‌ی مصر در برابر او بودند. (همان: ۱۵۱) بی‌وقفه شروع به کندن زمین می‌کند. بی‌آنکه چیزی بیابد می‌کند و می‌کند. در گودالی که کنده است سایه‌ی چند نفر را بر سر خود احساس می‌کند. به قول خودشان آوارگان جنگی هستند و به پول احتیاج دارند، سانتیاگو جوان هم اکنون پس از پشت سر گذاشتن فراز و نشیب‌های بسیار به این نتیجه رسیده است که پول به ندرت می‌تواند مرگ را به تأخیر بیندازد. بنابراین، تصمیم می‌گیرد نقاب دروغینی را که به صورت زده است را کنار بزند و تمام واقعیت را برای آنها بازگو کند. پس از آن رئیس آن افراد رو به جوان می‌کند و می‌گوید من هم دو سال پیش دوبار رؤیایی تکراری را دیدم که گنجی نهفته در زیر درخت انجیری در کلیسایی در دشت‌های اندلس قرار دارد، یعنی همان‌جایی که جوان در آنجا زندگی می‌کند؛ اما آن قدر احمق نیستم که به دنبال رؤیایی راه صحرا را در پیش بگیرم. در پایان داستان که به صورت بخش جداگانه‌ای در دو صفحه آمده است جوان در کلیسای متروکه پس از کندن زمین صندوقی پر از سکه و جواهرات را پیدا می‌کند و به گنج وعده داده شده دست می‌یابد. در این مرحله فرآیند فردیت

(بهار و تابستان ۱۳۸۶). «تحلیل داستان سیاوش بر پایه نظریات یونگ». پژوهش زبان و ادبیات فارسی. شماره ۸، صص ۸۵-۶۹.

بروز، فرانک (۱۳۷۳). فرهنگ توصیفی اصطلاحات روان‌شناسی. ترجمه مهشید یاسایی و فرزانه طاهری. تهران: انتشارات طرح نو.

بلخی، مولانا جلال‌الدین محمد (۱۳۷۵). مثنوی معنوی. به سعی و اهتمام و تصحیح رینولد الین نیکلسون. تهران: انتشارات توس.

بیلسکر، ریچارد (۱۳۸۴). یونگ. ترجمه حسین پاینده. تهران: انتشارات طرح نو.

پالمر، مایکل (۱۳۸۵). فروید، یونگ و دین. ترجمه محمد دهگانپور و غلامرضا محمدی. تهران: انتشارات رشد.

رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۸). پیکرگردانی در اساطیر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فوردهام، فریدا (۱۳۴۶). مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ. ترجمه مسعود میربهاء. تهران: سازمان انتشارات اشرفی.

کوئیلو، پائولو (۱۳۹۱). کیمیاگر. ترجمه دل‌آرا قهرمان. تهران: نشر فرزانه روز.

مورنو، آنتونیو (۱۳۷۶). یونگ، خدایان و انسان مدرن. ترجمه داریوش مهرجویی. تهران: نشر مرکز.

هال، کالوین اس و ورنون جی نوردهای (۱۳۷۵). مبانی روان‌شناسی تحلیلی یونگ. ترجمه محمدحسین مقبل. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی تربیت معلم.

خود هستند. در ابتدای امر هرکدام با سایه خود روبه‌رو می‌شوند. سایه‌های منفی و قبیحی که اتفاقاً منفی بودن آن به «من» قهرمان در پیشبرد اهدافش کمک می‌کند. مرد بغدادی و سانتیاگو در سفری که اختیار کرده‌اند برای نزدیک شدن به گنج دفین به منظور پشت سر گذاشتن خطرات احتمالی در مسیر گنج از جمله ترس از گرفتار شدن در دست عسس و راهزن و شرم از گدایی، در پس نقاب شبکوکی و دروغین، مراحل فردیت را یکی پس از دیگری پشت سر می‌گذارند تا در نهایت به گنج نهایی دست پیدا کنند و فرآیند خویش‌نیابی را کامل و لایه‌های پنهان ناخودآگاهی را کشف کنند. همان‌طور که پیشتر گفتیم کیمیاگر نمونه‌ی بازنویسی شده حکایت مرد بغدادی در دفتر ششم مثنوی است.

بنابراین، با توجه به نظریه فرآیند فردیت یونگ نقاط مشترک بسیاری در کهن‌الگوهای هر دو داستان وجود دارد. از جمله اینکه هر دو قهرمان رؤیای گنجی دفین را در مصر می‌بینند. هانفی غیبی هر دو شخصیت را به سوی گنج نهفته راهنمایی می‌کند. در نهایت گنج در خانه و کاشانه هر دو قهرمان داستان در اعماق وجود و در لایه‌های زیرین روان آن دو یافت می‌شود.

منابع

اقبال، ابراهیم؛ قمری گیوی، حسین؛ مرادی، سکینه

- یاوری، حورا (۱۳۷۴). *روانکاوی و ادبیات، دو متن، دو انسان، دو جهان*. تهران: نشر تاریخ ایران.
- یونگ، کارل گوستاو و ... (۱۳۷۲). *جهان‌نگری*. ترجمه جلال ستاری. تهران: انتشارات توس.
- _____ (۱۳۷۶). *چهار صورت مثالی مادر، ولادت مجدد، روح، چهره مکار*. ترجمه پروین فرامرزی. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- _____ (۱۳۸۳). *انسان و سمبل‌هایش*. ترجمه محمد سلطانیه. تهران: جامی.
- _____ (۱۳۹۰). *روان‌شناسی و کیمیاگری*. ترجمه پروین فرامرزی. چاپ دوم. مشهد: به نشر آستان قدس رضوی.



The Individuality in Baghdadi man tahf of Mathnaw Ma'navi and Alchemist of Paulo Coelho

Asgar Asgari Hasanklo* / Arezo Shahbazi**

Receipt:

2015/March/21

Acceptance:

2016/May/30

Abstract

One of the methods of studying and searching in the classic and literary texts is to use the new theories in studying these texts. These kinds of studies which are being done by considering the most important theories in sciences as sociological, psychological, mythological and anthropological ones is called the external studies of literature. In this essay, Baghdadian man tale from the sixth book of the Mathnawi Ma'navi, on one hand, and Alchemist novel of Paulo Coelho, on the other side, as the rewritten samples of Baghdadian man tale were analysed by using the individuality theory in the analysis psychology school of Carl Gustav Jung [1875-1961]. Jung is one of the theorists of psychoanalysis criticism. Individuality process is accounted as the most important theories in his analytic psychological school. Jung in his theory has a special attention to the collective unconscious and explains the archetypes in his school. The aim of the writers of this article is to read the tale of Mathnawi and Alchemist novel based on the individuality by using the analytical method. At the end, comparing the individuality and its archetypes such as Ego, Shadow, Self, Persona, the Wise Old Man and Anima with its elements was done and then it was concluded that the protagonist's travel of these two tales for earning a rare treasure and approaching a unified psychic layers is totality consistent with the internal travel of a person regarding the individuality as well, these two characters confront with Assas and Bandit (the symbol of self) in Egypt and finally, approach their origin treasure (the symbol of self-individual) in their house and church.

KeyWords: Jung, Individuation Process, Mathnawi, The Story of Baghdadian Man, Alchemist.

* Assistant Professor of Kharazmi University. (Corresponding Author)

Asgari1354@yahoo.com

** M.A. Azzahra University.